

مختار نامه عطار نیشابوری
باب پنجاهم: در ختم کتاب

فهرست مطالب

- شماره ۱: ای دوست بدان کاین فلک پیروزه
۳
- شماره ۲: جبریل به پیرجان ما پدیدست
۴
- شماره ۳: بحر کرم و کنج وفاد دل ماست
۵
- شماره ۴: بگذشت ز فرق دو جهان کو حرما
۶
- شماره ۵: شد در همه آفاق علم شیوه ما
۷
- شماره ۶: یک قطره ز فقر دل سوی صحرانش
۸
- شماره ۷: رقتیم وز زمانه آشفته بماند
۹
- شماره ۸: ای بس که به خار مرثه خار استقیم
۱۰
- شماره ۹: اینک جانم به پیش جانان شد نام
۱۱

- شماره ۱۰: صد دبه اشارتی بسقیم و شدیم ۱۲
- شماره ۱۱: گلهای حقیقت بنر قسیم یکی ۱۳
- شماره ۱۲: چون چنک، همه خروش میاید بود ۱۴
- شماره ۱۳: از نادره، نادر جهانیم امروز ۱۵
- شماره ۱۴: در فقر دلم غرم سیاهی دارد ۱۶
- شماره ۱۵: درویشی راه هر چه خواهی ندیم ۱۷
- شماره ۱۶: که کرد چو بازی مکی راهر کنز ۱۸
- شماره ۱۷: عیسی چو شراب لطف در کامم ریخت ۱۹
- شماره ۱۸: که یک نفسم هر دو جهان میکرد ۲۰
- شماره ۱۹: از دقتر عشقم ورق بنادم ۲۱

- شماره ۲۰: آمد دلم و کام روا کرد و بر رفت ۲۲
- شماره ۲۱: جمشید یقین شدم ز پیدایی خویش ۲۳
- شماره ۲۲: رفتم که زبان را سراسر انشا بنامد ۲۴
- شماره ۲۳: دل نیست که نور حق بر او تافه نیست ۲۵
- شماره ۲۴: ای دل به سخن مثل محال است ترا ۲۶
- شماره ۲۵: موج سختم ز اوج پروین بگذشت ۲۷
- شماره ۲۶: اینها که ز نظم و نثر خود میلانند ۲۸
- شماره ۲۷: خورشید چرخ نمود انجم بر خاست ۲۹
- شماره ۲۸: در وقت بیان، عقل سخن بج مراست ۳۰
- شماره ۲۹: تا کی سخن لطیف نیکو گویم ۳۱

- شماره ۳۰: تاروی چو آفتاب دلدار بتافت ۳۲
- شماره ۳۱: دل مینم عاشق و آشفته ازو ۳۳
- شماره ۳۲: یارب ز خور و خفت چه میاید دید ۳۴
- شماره ۳۳: تا بود مجال گفت، جان، ده سفت ۳۵
- شماره ۳۴: در هر سخنی که سربدان آوردم ۳۶
- شماره ۳۵: بر دل ز هوا اگر چه بند است ترا ۳۷
- شماره ۳۶: بس دیقین که میبستم با تو ۳۸
- شماره ۳۷: جانم در این قلمزم بیایان سفت ۳۹
- شماره ۳۸: آن را که ز سلطان یقین نگین نیست ۴۰
- شماره ۳۹: ای خلق فرو مانده بجایید همه ۴۱

- شماره ۴۰: دیدی که چه تابان شیدا کردی
۴۲
- شماره ۴۱: مان ای دل بیدار، بختی آخر
۴۳
- شماره ۴۲: مرغی دیدم نشسته بروی رانی
۴۴
- شماره ۴۳: عالم که امان نداد کس را نفسی
۴۵
- شماره ۴۴: زین کثر که به راستی نکو میکرد
۴۶
- شماره ۴۵: ماییم به صد خوار غم رفته به خاک
۴۷
- شماره ۴۶: باز حرا جل چو نیست تریاکم روی
۴۸
- شماره ۴۷: عطار به درد از جهان بیرون شد
۴۹
- شماره ۴۸: گاهی سختم به صد جنون بنویند
۵۰

شماره ۱: ای دوست بدان کاین فلک پیروزه

ای دوست بدان کاین فلک پیروزه	از حلقه جمع ما کند پیروزه
هر کس که کشد می ازین پستان شیر	بالغ گردد گر چه بود یک روزه

شماره ۲: جبریل به پر جان ماپریدست

جبریل به پر جان ماپریدست کیست آن که نه از جهان ماپریدست
طاوس فلک، که مرغ یک دانه ماست او نیز ز آشیان ماپریدست

شماره ۳: بحر کرم و کنج وفاد دل ماست

بحر کرم و کنج وفاد دل ماست کنجینه تسلیم و رضاد دل ماست
گر چرخ فلک چو آسایا میکرد غم نیست که میج آسایا دل ماست

شماره ۴: بگذشت ز فرق دو جهان کوهرما

بگذشت ز فرق دو جهان کوهرما	وز کوهرماست این عظمت در سرما
ما عجمیان بارگاه عشقم	این سرتو ندانی بچه آبی برما

شماره ۵: شد همه آفاق علم شیوه ما

شد همه آفاق علم شیوه ما	پر شد ز وجود تا عدم شیوه ما
چندان که به هر شیوه فرو میکشیم	هم شیوه ما به است هم شیوه ما

شماره ۶: یک قطره زنفردل سوی صحرا شد

سرمایه ابرودایه دیاشد	یک قطره زنفردل سوی صحرا شد
زین رنگ که بررکوی مایدا شد	درهشت بهشت بوی مشک افتادست

شماره ۷: رقتیم و زما زمانه آشفته بماند

رقتیم و زما زمانه آشفته بماند	با آن که ز صد گم‌یگی سفته بماند
افسوس که صد هزار معنی لطیف	از نا اهلی خلق ناکفته بماند

شماره ۸: ای بس که به خار مره خارا سقیم

ای بس که به خار مره خارا سقیم	تا از ره عشق نکتهای بر کسیم
تا از شراب معرفت آسقیم	خود را بخودز خویشتن بهتسیم

شماره ۹: اینک جانم به پیش جانان شدم

اینک جانم به پیش جانان شدم	در پرتو او سایه پنهان شدم
لب بر لب لعلش سخنی میگفتم	ز آنست که در سخن در افشان شدم

شماره ۱۰: صدده اشارتی. بستیم و شدیم

صدده اشارتی. بستیم و شدیم	صدگل به عبارتی برقتیم و شدیم
کردانایی به لفظ منکر بندیش	آن راز که ماه رمز گفتیم و شدیم

شماره ۱۱: گلهای حقیقت بزرگیم کی

دوای طریقت بزرگیم کی	گلهای حقیقت بزرگیم کی
بیار بگشیم و نگشیم کی	از بسیاری که راز دلدل داریم

شماره ۱۲: چون چنک، همه خروش میاید بود

چون چنک، همه خروش میاید بود	چون بحر، هزار جوش میاید بود
ای هم نفعان بسی بگفتیم و شدیم	زیرا که بسی خموش میاید بود

شماره ۱۳: از نادره، نادر جهانیم امروز

از نادره، نادر جهانیم امروز	اعجوبه آخر الزمانیم امروز
سلطان سخن نشسته بر مند فقر	ماییم که صاحب قرانیم امروز

شماره ۱۴: در فقر دلم غم سیاهی دارد

در فقر دلم غم سیاهی دارد	قصه صفتی ناتناهی دارد
در خلعت ازان گریخت چون مردم چشم	یعنی که بسی نور الهی دارد

شماره ۱۵: درویشی رابه هرچه خواهی ندم

درویشی رابه هرچه خواهی ندم	وین ملک به ماه تابه ماهی ندم
چون صحت و امن و لذت علمم هست	تنهای رابه پادشاهی ندم

شماره ۱۶: که کرد چوبازی مکسی راهرگز

که کرد چوبازی مکسی راهرگز	وین غنبدست خسی راهرگز
آن لطف که باناکس خود میکند او	میبرنتوان گفت کسی راهرگز

شماره ۱۷: عیسیٰ چو شراب لطف در کامم ریخت

عیسیٰ چو شراب لطف در کامم ریخت	باران کمال بر درو بامم ریخت
چون جان و جهان ز خویش کردم خالی	خضر آب حیات خواست در جامم ریخت

شماره ۱۸: که یک نفسم هر دو جهان میگیرد

که یک نفسم هر دو جهان میگیرد	که یک نخم هزار جان میگیرد
چندان که ز دیادم آب حیات	بر میکشم آب جای آن میگیرد

شماره ۱۹: از دفتر عشقم ورقی بنیادم

از دفتر عشقم ورقی بنیادم	وز درس وجودم سبقی بنیادم
هر چند که آفتاب در دل دارم	بمچون کردون بر طبقی بنیادم

شماره ۲۰: آمد دلم و کام روا کرد و برفت

آمد دلم و کام روا کرد و برفت	از نقل جهان طعم جدا کرد و برفت
طعم همه چیز با به تنهایی خورد	پس نقل به منکران روا کرد و برفت

شماره ۲۱: جمشید یقین شدم ز پیدایی خویش

جمشید یقین شدم ز پیدایی خویش	خوشید منور از نکورایی خویش
در گوشه غم بادل سودایی خویش	بردم سبق از جهان به تنهایی خویش

شماره ۲۲: رفتم که زبان را سرانشا بنامد

رفتم که زبان را سرانشا بنامد	جان نیرد انوار تجلی بنامد
ناگفته درین شیوه میان فضلا	دعوی کنم این که بیج معنی بنامد

شماره ۲۳: دل نیست که نور حق بر او تافته نیست

دل نیست که نور حق بر او تافته نیست	جان نیست که این حدیث دریافته نیست
آن قوم که دیبای یقین بافته‌اند	دانند که این سخن فرایافته نیست

شماره ۲۴: ای دل به سخن مثل محال است ترا

ای دل به سخن مثل محال است ترا	بجان الله! این چه کمال است ترا
چون بر تو حرام است سخن گفتن از آنک	این نیست سخن سحر حلال است ترا

شماره ۲۵: موج پنجم ز اوج پروین بگذشت

موج پنجم ز اوج پروین بگذشت وین کو هرمن ز طشت زرین بگذشت
توان کردن چنین سخن را تحسین کاین شیوه سخن ز حد تحسین بگذشت

شماره ۲۶: اینها که ز نظم و شرخود میلافند

اینها که ز نظم و شرخود میلافند	میسنداری که موی میبشکافند
نه از سر قدرت است که جان کنند	هر یک به تکلف سخی میافند

شماره ۲۷: خورشید چرخ نمود انجم برخاست

خورشید چرخ نمود انجم برخاست	فریاد ز جان و دل مردم برخاست
شعر دگران چه میکنی شعر این است	دریا چو پید شد تیمم برخاست

شماره ۲۸: در وقت بیان، عقل سخن سنج مراست

در وقت بیان، عقل سخن سنج مراست	در وقت معانی دو جهان گنج مراست
با این همه یک ذره نیم فارغ از آنک	کر من منم و اگر نیم رنج مراست

شماره ۲۹: تاکی سخن لطیف نیکو گویم

تاچند ز جان و نفس بد خو گویم	تاکی سخن لطیف نیکو گویم
در دل کشتم تا همه با او گویم	چون نیست کسی که راز من بنوشد

شماره ۳۰: تاروی چو آفتاب دلدار بتافت

تاروی چو آفتاب دلدار بتافت	در یک تابش جمله اسرار بتافت
گفتم بهمه کار در عبارت آرم	خودکنک شدم چو ذراتی کار بتافت

شماره ۳۱: دل مینم عاشق و آشفته ازو

دل مینم عاشق و آشفته ازو	جان هر نفسی گلی دگر رفته ازو
شکر ایندرا که آنچه در جان من است	در گفت نیاید این همه گفته ازو

شماره ۳۲: یارب ز خور و خفت چه میاید دید

وز تهمت پذیرفت چه میاید دید	یارب ز خور و خفت چه میاید دید
تا خود پس ازین گفت چه میاید دید	بسیار بگفتم و نمیداند کس

شماره ۳۳: تابو و مجال گفت، جان، در ما سفت

وز گلبن اسرار یقین، گلهارفت	تابو و مجال گفت، جان، در ما سفت
لیکن چه کنم چو میناید و گفت	جانا! جانم منیز از معنی موج

شماره ۳۴: دهر سخنی که سربدان آوردم

دهر سخنی که سربدان آوردم	تا سرنتم دران سخن سرکردم
آخر چه دلی بود که آن خون نشود	دردش نکند این سخن پروردوم

شماره ۳۵: بردل ز هوا اگر چه بند است ترا

بردل ز هوا اگر چه بند است ترا بنیوش سخن که سودمند است ترا

خودیک کلمه است جمله بند است ترا گر کار کنی یکی، پند است ترا

شماره ۳۶: بس دیتین که میبستم باتو

آگاه شوی که من نخستم باتو

بس دیتین که میبستم باتو

باری بندیش تاجه گفتم باتو

مکذره کزاف سرسری از سر این

شماره ۳۷: جانم در این قلزم بی پایان سفت

جانم در این قلزم بی پایان سفت	عقلم گل این طارم سرگردان رفت
از بهر خدا تو نیز انصاف بده	کاین شیوه سخن خود به ازین توان گفت

شماره ۳۸: آن راکہ ز سلطان یقین تکلین نیست

آن راکہ ز سلطان یقین تکلین نیست کو از بر من برو کہ اورا دین نیست
دریای عجیب است در سینه من لیکن چه کنم کہ یک عجیب بین نیست

شماره ۳۹: ای خلق فرومانده کجایید همه

ای خلق فرومانده کجایید همه	وز بهر چه مشغول هوایید همه
عطار چو الصلحاء اسرار بکفت	کر حوصله دارید بیایید همه

شماره ۴۰: دیدی که چه با من شیدا کردی

دیدي که چه با من شیدا کردی یکباره مرانی سرو بی پا کردی
سهل است از آن من، ولی باد کران ز نهار چنان مکن که با ما کردی

شماره ۴۱: هن ای دل بیدار بختی آخر

هن ای دل بیدار بختی آخر کفتی که نیو فتم پستی آخر
ای جان شده عطار و ز جان آمده سیر بسیار بکفتی و برفتی آخر

شماره ۴۲: مرغی دیدم نشسته برویرانی

در پیش گرفته کلهٔ سلطانی	مرغی دیدم نشسته برویرانی
دیدم که بمردی و نادانی	میکفت بدان کله که ای نادانی

شماره ۴۳: عالم که امان نداد کس را نفسی

خواهیم نمود در هوا و هوسی	عالم که امان نداد کس را نفسی
رقیم که قدر ماند است کسی	ای یخبران خفته! گفتم بسی

شماره ۴۴: زین کژک به راستی نکو میکرد

زین کژک به راستی نکو میکرد	مایم ودلی که خون درو میکرد
ای بس که بگردیم من و چرخ و لیک	من خاک همی کردم و او میکرد

شماره ۴۵: ماییم به صد هزار غم رفته به خاک

ماییم به صد هزار غم رفته به خاک	پیداشده در جهان و نهفته به خاک
ای بس که به خاک من مسکین آیند	گویند که این تویی چنین خفته به خاک

شماره ۴۶: بازهراجل چونیست تریاکم روی

بازهراجل چونیست تریاکم روی کردند به سوی عالم پاکم روی
ای بس که نباشم من و پاکان جهان برخاک نهند بر سر حاکم روی

شماره ۴۷: عطار به درد از جهان بیرون شد

عطار به درد از جهان بیرون شد در خاک فتاد و بادلی پر خون شد
زان پس که چنان بود چنین اکنون شد کو یای جهان بدین خموشی چون شد

شماره ۴۸: گاهی سختم به صد جنون بونیند

گاهی سختم به صد جنون بونیند گاه از سر عقل ذوفنون بونیند
کر از فضلایند به زر نقش کنند در عاشق زارند به خون بونیند